

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که راجع به روایت عمر ابن حنظله که مدتی است مشغول هستیم نکاتی را و جهاتی را راجع به این روایت عمر ابن حنظله متعرض شدیم و عرض کردیم یک نکته ای که اخیرا تصادفی به ذهن من آمد، نه در دوره اول در ذهنم بود و نه در این مدتی که تا حالا می گفتیم. یعنی چون این روایت را ما مسلم گرفته بودیم که در اولش تعارض بین یعنی اختلاف بین دو خبر مشهور و غیر مشهور هست خذ بما اشتهر بین اصحابک، این را به شهرت روایی زدیم، مفصل هم صحبت کردیم و شواهد اهل سنت و اینها را هم متعرض شدیم لکن اخیرا که آمدم نگاه کردم این شبهه برای ما پیش آمد که نکند این اصلا روایت موردش در شهرت روایی نیست، مگر به همین تلقی اصحاب حلش بکنیم و إلا یک مشکل دارد و یک مشکل هم برای بنده پیدا شده، حالا دیگه می خواهیم برای آقایان احترام بکنیم، مرحوم آقای بجنوردی در این جلد اولی که الان چاپ شده، نمی دانم حالا زیر نظر مبارک ایشان بوده این خصوصیات هم زیر نظر مبارکشان بوده یا نه؟ این روایت عمر ابن حنظله را از متن فقیه منفردا در اول باب ششم از مقدمه آوردند، آن وقت در متن کلینی که اولین مصدر ما است و دو تا متن مرحوم شیخ طوسی که این دو متن مرحوم شیخ طوسی یکیش به لحاظ ظاهر سند با کلینی یکی است، به محمد ابن یحیی شروع کرده، البته اختلافی دارد و یکی هم از راه محمد ابن علی ابن محبوب است. از آن راه نقل کرده است. آن دو متن را در این کتاب جامع الاحادیث، چند دفعه هم عرض کردیم، در اواخر باب هفتم که در باب عدم حجیت قیاس است آورده است. من هم هنوز نفهمیدم سرّ این کار چه بوده و چه نکته ای در مطلب بوده که ایشان آن دو تا نسخه را که اگر نسخه شیخ را دو تا نسخه حساب بکنیم که خب ظاهرش دو تا نسخه است دیگه، محمد ابن یحیی است و محمد ابن علی ابن محبوب، این سه تا نسخه می شود، با نسخه صدوق چهار تا، نسخه صدوق را در باب ششم آوردند. آن سه نسخه دیگر را در باب هفتم در عدم حجیت قیاس به حسب این چایی که الان من دست دارم صفحه ۳۷۹ تا ۳۸۱. هنوز هم نفهمیدم یعنی بینی و بین الله هنوز هم ملتفت نشدم چرا این تفکیک را

ایشان انجام دادند و اصولاً حدیث ظواهرش می خورد هیچ ربطی به باب قیاس ندارد، نمی دانم حالا ایشان، متن واضح است که یکی است، بله صدر حدیث در کتاب فقیه نیامده و قسمت دوم و سوم فقط در کتاب است که توضیحاتش را کرارا عرض کردیم. مثلاً مرحوم کلینی هم دو بار این حدیث را آورده، یکی در جلد اول در باب ابواب علم و عقل و جهل و اینها که حدیث را کامل آورده و هر سه قسمتش را آورده. یک بار دیگر هم در باب هفتم در باب قضا و حکومت و اینها که فقط اولش را آورده، دوم و سوم را نیاورده. حالا نمی دانم دوم را آورده یا نه، اولش را می دانم یا نه، دومش الان برای من شک پیدا شد چون من دیگر یک مدتی است خیلی احتیاط می کنم، در معقولات ذهنی خودم احتیاط شدیدی می کنم. اولش را می دانم، سومش را، دومش الان در ذهنم نیست، نمی توانم چیزی عرض کنم.

یکی از حضار: ببینید در آن قسمت دارد: و هو علی حد الشرک بالله.

آیت الله مددی: این فقط اول است، علی حد الشرک بالله اول است. پس معلوم می شود دوم و سوم را با هم نیاورده. قاعدتاً باید دوم را هم می آورد چون دوم اختلاف حکمین بوده، عادتاً باید می آورد.

یکی از حضار: مشکل چیست؟

آیت الله مددی: نمی دانم، ما فقط هنرمان فعلاً یک کاری است که در حوزه های ما متعارف نبوده را تنبیه می دهیم، حالا تنبیه می دهیم که روی این ها فکر بشود و مشکل چه بوده و من مقارنه کردم. خیلی مختصر مثلاً فاء و واوی باشد بین این جلد هفتم با جلد اول در کافی، فوق العاده مختصر که اصلاً قابل اعتنا هم نیست. اختلاف وجود دارد و إلا اختلافی نیست اما بین این سه نقل دیگر یعنی بین نقل صدوق با نقل مرحوم صدوق از کتاب محمد ابن علی ابن محبوب اختلاف هست که سابقاً هم متعرض شدیم.

آن چه که الان می خواهم بگویم چیزی که بعد پیدا کردیم، این دوره تازه نه این که از اول بحث تعارض در ذهنم بود، مسلم بود پیش ما که حدیث در باب تعارض حدیثین یا اختلاف حدیثین است، این پیش ما مسلم بود اما این همین چند روزه یک دقت بیشتری در متن شد، مخصوصاً با مقابله متون، یک مقداری شبهه اش بیشتر شد، اولاً یعنی در حدیث بخش اولش که بحث شهرت است دارد فیوخذ به

من حکمنا، معلوم می شود که فقط مجرد نقل نیست، به عنوان این که، مگر بگوئیم در آن زمان حکم مرادف با نقل و روایت بوده، اگر بگوئیم روایت یعنی حکم.

علی ای حال این کلمه فیوخذ به من حکمنا و یترک الشاذ الذی لیس بمشهور عند اصحابک، به قرینه این که من حکمنا است ظاهرا مراد از شاذ حکمی است که شاذ دارد. ما تا حالا حدیث شاذ و خبر شاذ می گرفتیم، تا حالا این جور می فهمیدیم اما این عبارت این طور است. مضافا به این که در کتاب کافی این جا این طوری است که یُنظر إلی ما کان من روایتها فی ذلک، البته در کافی اُنی هم دارد که این جا نیست، الذی حکما به، این در کتاب صدوق هم هست و در کافی هم هست، الذی حکما به، المجمع علیه من اصحابک، در کتاب کافی یک من دارد، شاید هم بین باشد، شاید نسخ کافی مختلف باشد بین هم باشد. علی ایحال ببینید المجمع علیه من اصحابک اما در کتاب صدوق و در کتاب شیخ طوسی تهذیب آمده المجمع علیه که علیه اصحابک، این خیلی عجیب است.

یکی از حضار: خب آخه این من را بعضیه می دانید؟

آیت الله مددی: من یعنی مجمع علیه بین اصحاب تو در آن حدیث. نشویه است اساسا، من که اساسا نشویه است.

حالا اول ممکن است بین باشد، یعنی مجمع علیه من اصحابک، در متن کافی این جور است، در متن صدوق و در متن

یکی از حضار: یک حاشیه است که عند است.

آیت الله مددی: حالا یعنی خواسته معنا بکند یعنی متن نبوده، شاید هم اختلاف نسخه بوده. شاید هم نسخه بدل دارد

علی ای حال آنچه که الان برای ما مهم است در کتاب فقیه و تهذیب المجمع علیه اصحابک دارد، نه من دارد و نه ان دارد. من تصادفا

این کلمه را در جمع آوری شما نگاه کردم یک دفعه ملتفت شدم، این جا هم هست، چرا؟ چون این مثلا صفحه ۳۰۸ است و آن ۳۸۰

است، باید این جوری مقابله بکنیم. کار ما را مشکل کرده، حواس من را پرت کرده مال این است.

در ۳۸۰ نوشته در کافی من اصحابک، آن وقت تهذیب و کافی را آنجا آورده، فقیه را این جا آورده.

یکی از حضار: نتیجه چیست؟

آیت الله مددی: نتیجه اگر اصحابک باشد به حکم بیشتر می خورد تا به روایت.

یکی از حضار: آن وقت من که باشد چه چیزی می شود؟

آیت الله مددی: من باشد احتمالا نقل باشد، روایت باشد. المجمع علیه من اصحابک یا بین اصحابک، حدیثی که مشهور است بین اصحاب. می شود گرفت.

یعنی الان چیزی که بدبختی ما، یکی دو هفته است که به ذهنم رسیده، اگر یادتان باشد شاید در نوارها و در درس هم که ضبط شده شاید دو هفته است که می گویم یک معنای دیگه هم احتمال می دهم، این تازه برایم پیدا شد، می گویم حالا ما سالها بالاخره فرض کنید مثلا شاید پنجاه سال با حدیث سر و کار داریم، با این حدیث، به خاطر رسائل و کفایه و بعد هم خارج، یک دوره هم که خودم گفتم و این هم دوره دوم. این تا این مدت به ذهن من مسلم بود که مراد حدیث مشهور است، این یک دفعه دو سه هفته است که گفتم یک احتمال دیگه هم پیدا می شود، آن احتمال دیگه تازه به ذهنم آمده. مگر اضافه بکنیم فهم اصحاب را که اصحاب، چون اگر حکم شد اصلا ربطی به تعارض ندارد، ربطی به خبر ندارد. قطعا ربطی به ترجیح ندارد یعنی آن حکمی که بین اصحاب مشهور بوده. اشتها حکم چه ربطی به نقل خبر و تعارض خبرین دارد؟! بله منشا اختلاف اصحاب روایت است اما بالاخره قبول کردند. نکته این است، امام می خواهد بگوید اگر این طوری است آنی که مشهور اصحاب است و به آن عمل کردند این می خورد به همین شهرت عملی که بعدها گفتند و عرض کردیم شهرت عملی بین اصحاب، ولو نائینی جزء مرجحات آورده، شهرت فتوائی را هم جزء مرجحات ذکر کرده و معنای عجیبی هم گفته بود که خبر نباشد اما استناد به خبر فتوا ندادند. عرض کردیم این تعبیر ایشان هم در عملی و هم در فتوائی در این جا خلاف مصطلح بود، به نظرم آنی که در ذهن ما بود خلاف آن بود، خلاف مصطلحی که در ذهن ما بود.

اگر این باشد این اصلا نیامده علاج دو تا، این می گوید یک مطلبی هست، یک روایتی بین اصحاب هست و اصحاب هم به همین روایت عمل کردند. کم از اصحاب به روایت دیگه عمل کردند.

ببینید نظرش به نقل نیست، نظرش به اعتماد و فتوای اصحاب است. اگر این جور باشد این طور می شود دیگه. فیوخذ به من حکمنا.

یکی از حضار: یعنی می خواهد بگوید مستندش هم معلوم بوده؟

آیت الله مددی: بله مستندش هم معلوم بوده و روایت بوده، شاید روایتش هم مشهور بوده.

حالا بعد دارد قلتُ فداک إن کان الخبران مشهورین قد رواهما الثقات عنکم، این دو تا خبر، قال فما وافق حکمه حکم الکتاب و السنه و خالف العامة أخذ به، این جا باز احتمال است، چون حکمه دارد، احتمال دارد، احتمال دارد مضمون خبر مراد باشد نه حکم و فتوای بر طبق خبر. سوال دوم ایشان هم این است.

آن وقت سوال سوم: قلتُ، من فعلا روی متن فقیه می خوانم، این جایی است که متن فقیه با کافی و تهذیب خیلی اختلاف دارد، این همان جایی است که یک سطر تقریبا اختلاف دارند.

جعلتُ فداک وجدنا احد الخبرین موافقا للعامة و الآخر مخالفا لها، این جا انصافا مال خبر است، اگر بخواهیم منصفانه نگاه بکنیم این جا انصافا مال خبر است.

یکی از حضار: آن وقت چطور می شود از حکم روی خبر می آید؟

آیت الله مددی: حالا معلوم می شود دیگه دنبال حکم نرفته

یکی از حضار: یعنی جوابش را گرفته؟

آیت الله مددی: آهان جوابش را گرفته مال حکم.

حالا می گوید دو تا خبر است، یکی موافق و یکی مخالف.

بأی الخبرین یوخذ؟ قال بما یخالف العامة فإن فیها الرشاد که مرحوم آقای نائینی فرمودند این جا فاء برای حکمت است، تعلیل نیست.

عرض کردیم این جا هم متاسفانه در کتاب کافی و تهذیب ما خالف العامة فیه الرشاد یا فقیه الرشاد، در کتاب تهذیب این است قال بما خالف العامة، در تهذیب دارد فإن فیها الرشاد، در کافی دارد ما خالف العامة فقیه الرشاد. فاء فقیه عاطفه نیست. فاء فقیه رابطه است،

اصطلاحاً به آن فاء رابطه می گویند. فاء رابطه جاهایی است که سابقاً ما در مغنی می خواندیم و شرح می دادیم، فاء چند مورد است که در جواب شرط می آید.

یکی از حضار: یا آنچه که در جواب شرط است.

آیت الله مددی: اینجا آن یکی.

در جواب شرط می آید آن هم با شرائطی که فعل مضارع نباشد، الان مثلاً ما کان کذا، إن کان کذا فیخرج، این فاء خیلی روشن نیست، یخرج باید باشد، فاء ندارد. علی ای حال فعلاً وارد بحث لغت و نحو نمی خواهیم بشویم. اصطلاحاً به این فاء رابطه در مقابل فاء عاطفه می گویند، فاء رابطه در جواب شرط می آید، إن جائک زید فاکرمه، اکرمه چون صیغه افعال است فاء در آن می آید و عرض کردیم در اصطلاح نحات اگر مبتدا معنای شرط داشته باشد در خبرش هم فاء رابطه می آید، با این که رسم نیست در خبر مبتدا فاء رابطه رسم نیست، اصلاً فاء بیاید، زید فقائمٌ رسم نیست اما اگر گفت الذی یعطینی فله درهمٌ، ببینید فله درهمٌ، با این که اعراب که بخواهیم بکنیم الذی یعطینی مبتداء است و له درهمٌ جمله خبریه است، اصطلاحاً این طور است.

لکن در این جا چون الذی یعطینی مفاد شرط دارد یعنی إن جائتی احدٌ، الذی یعطینی یعنی إن جائتی احدٌ، ظاهراً نسخه کافی ما خالف العامه ففیه الرشاد این طور باشد. اگر ما را به معنای الذی بگیریم. ما خالف العامه.

آن وقت این ما خالف العامه را در این جا باز ما خالف را در حکم نگیریم، در خبر بگیریم، اگر باز این ذیلش که إنما خالف العامه ففیه الرشاد این دیگه مغلق را باز بر می گرداند چون به ذهن ما می آید، چون این جا دارد که قلت جعلت فداک أرایت إن کان الفقیهان عرفا حکمه من الكتاب و السنه، این را صدوق کلاً ندارد. خواندیم إن کان الفقیهان هم داریم، مفتیین هم داریم. غبی یا غبی علیهما معرفه حکمه من کتاب و سنه، این را هم داریم. این نسخه محمد ابن علی ابن محبوب است. یعنی نسخه کافی با نسخه محمد ابن علی ابن محبوب در این نیم سطر.

یکی از حضار: مخالفت عامه ما کاری به خبر آنها نداریم، به حکم که تازه در جامعه جا افتاده.

آیت الله مددی: ظاهرش این طور است، قلتُ جعلتُ فداک ما خالف حکمه حکم الکتاب و السنّة، ظاهرش حکم است.

بعد می گوید آرایت إن کان الفقیهان عرفا، من گفتم نسخه صدوق می خوانیم، روی این نسخه اگر باشد باز هم حکم است، چون در بعد

دارد و وجدنا احد الخبرین، البته واو را خارج پُرانتز نوشته.

یکی از حضار: اصلا در فقیه واو ندارد.

آیت الله مددی: در فقیه ندارد، در کافی و تهذیب دارد.

یکی از حضار: کافی هم چسبیده به آن

آیت الله مددی: یک پُرانتز این جا گذاشته. در این صفحه ۳۸۱

اگر این را می آمد با فقیه مقارنه می کرد واو هم در پُرانتز باید بشود چون در فقیه واو هم ندارد.

إن وجدنا، اگر نسخه فقیه باشد به خبرین می خورد، اگر نسخه کافی و تهذیب باشد هنوز هم به حکم می خورد، چون دارد و إن کان

الفقیهان، یا إن المفتیین غبی علیهما، یا خفی علیهما، یا عیی علیهما، سخت شد، عی به معنای نفهمیدن و ملتفت نبودن است. دوا العی

السؤال، آدم اگر نمی داند و خبر ندارد.

علی ای حال اگر این عبارت باشد إن کان الفقیهان عرفا حکمه من الکتاب و السنّة، باز روی حکم می رود. اگر عبارت صدوق باشد

قلتُ جعلتُ فداک وجدنا احد الخبرین، این به موافق و مخالف می خورد لکن این دارد خذ ما، ما در این جا نه مراد خبر باشد، شاید مراد

حکم باشد. فإن فیہ الرشاد. یا در آن جا دارد ما خالف العامة فقیه الرشاد.

یکی از حضار: یعنی حضرت می گویند کاری به خبر نداشته باش

آیت الله مددی: ظاهرش این طور است.

از این ذیلش جعلتُ فداک فإن وافقهما الخبران جمیعا، قال یُنظر إلی ما هم إلیه امیل حکامهم و قضاتهم، حالا در بعضی از نسخش یکی

از نسخه تهذیب قضاتهم هم ندارد، حکامهم دارد.

یکی از حضار: در همین یک سطر پایین ترش در کافی ندارد اما

آیت الله مددی: نه کلمه قضاتهم را در این نسخه ندارد. فقط حکامهم دارد.

که این نشان می دهد همان متنی که حکومت و قاضی و سلطان دارد درست است چون عرض کردیم در متنی هم در روایات ما عنوان

سلطان این جا هست و یک جای دیگر هم هست و إلا قاضی دارد، فإنی جعلته قاضیا. این هم بعضی از نسخش قضاتهم ندارد، این جا

البته نقل کرده، به هر دو نسبت داده اما به نظرم در یک مورد تهذیب قضاتهم هم ندارد، حکامهم دارد ولی قضاتهم ندارد.

فیتُرک و یوخذ بالآخر، بعد قلتُ فإن وافق حکامهم الخبرین جمیعاً. بعد فرمود إذا کان ذلک یا کذلک. این وافق هم مشکل است. ما در

وقتی که شرح دادیم نه این که حواسم نبود چون بعد چند روز فاصله شد ممکن است کسی نوار سابق را دیده باشد و بگوید عجب

حرفی زده یا وافقهما را کتاب و سنت، این جا جای کتاب و سنت نیست، چون این نسخه مشکل دارد، الان در این نسخه ای که در این

جا هست وافقهما دارد یعنی چند نسخه ای که در این جا نقل کرده همه وافقهما دارد.

من احتمال می دهم وافقهم بوده، در احتجاج شما نقل کردید وافقهم دارد، ظاهراً باید اصلاً وافقهم باشد، بعد هم دارد فإن وافق حکامهم

الخبرین جمیعاً، واضح است که مراد عامه است، کتاب و سنت، من عرض کردم کتاب و سنت، ضبط هم شد.

یکی از حضار: من لا یحضر یک قضات هم اضافه دارد.

آیت الله مددی: عرض کردم این جا الان حکامهم و قضاتهم دارد.

یکی از حضار: من لا یحضر دارد، کافی قضاتهم ندارد.

آیت الله مددی: این جا به عکس از کافی قضات را نقل کرده.

گفتم یک نسخه اش ندارد و یکیش دارد، من چون روی نوشته شما نگاه کردم، الان در ذهنم نیست. این هم یکی از نقاط اختلاف است

و انصافاً هم بعد هم من احتمال می دهم این وافقهم بوده، میم را دنباله اش را نکشیده، میم را همین طور کوچک نوشته، بعد الخبران را

نوشته، وافقهم الخبران. این الف الخبران را به میم چسبانده و شده وافقهما، به نظرم این طور می آید اما این از عجائب این مطلبی که

من عرض می کنم خودم می دانم جزء عجایب است، بالاخره نمی شود هم نسخه مرحوم صدوق و هم نسخه مرحوم کلینی و هم نسخه مرحوم شیخ، این اشتباه در تمام اینها رخ داده باشد مگر در همان نسخه اصلی مال داود ابن حسین چون واضح است که تمام از داود ابن حسین گرفتند. مگر نسخه داود ابن حسین یک مشکل اساسی داشته باشد چون عرض کردم طبق شواهد موجود ما، طبق شواهد موجود نه این که بخواهم بگویم واقع این است. طبق شواهدی که الان به دست ما رسیده عمر ابن حنظله تالیف ندارد. آن وقت چون سندها متعدد، دو تا دارد، یکی حکم ابن مسکین و یکی هم صفوان، به داود ابن حسین برگشته و مرحوم نجاشی هم برای ایشان کتاب نسبت داده و ایشان را ثقه گفته، احتمال بسیار قوی دارد که حدیث از زمان او به نوشتار در آمده است یعنی اگر بخواهیم تاریخچه حدیث را بگویم امام ابن سخن را در مدینه به نحو سماعی و به نحو شفاهی به عمر ابن حنظله فرمودند. ایشان هم آمده در کوفه نقل کرده، حالا بعید است برای یک نفر نقل کرده باشد. نقل کرده و داود ابن حسین در شاگردان ایشان این خبر را نوشته. ظاهراً این طور است. و این خبر را نوشته.

از داود ابن حسین دو نفر، یکی صفوان، این هم باز مشکل دارد که توضیحاتش را دادیم، یکی هم حکم ابن مسکین که این خودش مشکل دارد چون این را باید با شواهد توثیق کرد، خیلی جزء اجلاء نیست. بلکه هر دو نسخه می رسد به محمد ابن حسین و یک نسخه اش هم می رسد به محمد ابن علی ابن محبوب، عرض کردیم اگر محمد ابن حسین که متوفای ۲۶۲ است، محمد ابن علی ابن محبوب را نمی دانیم مال چه سالی است، باید ۲۷۰، ۲۸۰ باشد، چون استاد کلینی نیست، کلینی به یک واسطه از ایشان نقل می کند. باید نهایتاً ۲۷۰، ۲۸۰ باشد. شاید یک ربع طبقه ای بعد از محمد ابن حسین باشد. احتمالاً یک ربع طبقه و نصف طبقه هم کمتر بعد از محمد ابن حسین باشد، از این زمان جا می افتد، انصافاً مخصوصاً محمد ابن حسین. و بعد از این یعنی از قرن چهارم انصافاً دیگه حدیث نقل شده، آن شذوذها فرض کنید صدور روایت را ۱۳۰، ۱۴۰ بگیریم، این روایت تا ۲۴۰ شذوذی دارد، خالی از شذوذ نیست.

بعد از ۲۴۰ دیگه تقریباً مشهور می شود و لذا ما یک احتمالی دادیم که مرحوم شهید اول اسم این روایت را مقبوله گذاشت نگفت و ضعفه منجبرٌ بعمل الاصحاب، ظاهراً مرادش شاید این بوده، شاید نمی دانم، ما که علم ایقوف نداریم که این روایت می شود سندش را

درست کرد، داود ابن حسین را ولو علامه و اینها تضعیف کردند به خاطر واقفی بودن لکن می شود درست کرد چون نجاشی گفته ثقة، ان شا الله واقفی نباشد و قابل اعتماد باشد. می شد سند را، خب محمد ابن عیسی را هم عده زیادی توثیق کردند و بحثش مفصل گذشت. یکی از حضار: این نکته هم کان یسبق ابا العباس بغاء، این هم خیلی مهم است مصابحت با همچنین شخصی.

آیت الله مددی: ابا العباس هم شخص بزرگواری است، فوق العاده، فضل ابن عبدالملک

یکی از حضار: آن وقت این شوهر خاله علی ابن حسن فضال

آیت الله مددی: بله شواهد تاییدش می کند، واقفی نیست، حالا شوهر خاله آن است می گفت فطحی باز بیشتر می خورد، احتمال فطحی بودن از واقفی بودن بیشتر است.

البته ما داریم یک کسی را که هم فطحی گفتند، مثل همین ابان ابن عثمان، هم فطحی گفتند و هم واقفی گفتند، بعضی ها هم ناووسی گفتند، خدا رحمت کند، ظاهرا دیگه مذاهب فاسده بیش از این نبود و إلا همه مذاهب فاسده را به این ابان ابن عثمان بیچاره نسبت می دادند و عرض کردیم هیچ کدام نیست، از بزرگان شیعه است، از بزرگان علمای کوفه است، از اجلای اصحاب است. نه واقفی است و نه فطحی است، نه ناووسی است، مضافا به این که اصولا عرض کردم در این ها انصافا واقفی ها یک سر و ته درستی دارند، حالا بعد به هم خورد جای خودش. واقفی ها را می شود یک سر و تهی برایشان تصور کرد. ناووسی ها که اصلا وجود خارجی ندارند و فطحی ها هم وجودش را نمی شود انکار کرد اما هنوز ما درست از حدود مذهب فطحی سر در نیاوردیم، خود من هنوز نفهمیدم.

این که عده ای که به اسم فطحی بودند دارای میراث علمی خاصی بودند این را هم می شود فهمید اما دقیقا اینها مثلا به عبدالله افطح که هفتاد روز بعد از امام صادق زنده بود، بعد از او چکار کردند، نحوه برخوردشان با حضرت رضا و با حضرت جواد، مخصوصا مثل علی ابن حسن کان عمره فطحیا کلا، برخورد ایشان با حضرت هادی، حضرت عسگری، چون ایشان در زمان غیبت صغری وفاتش است، غرض این که البته تخمینا، جایی ذکر نشده، غرضم به هر حال این است که انسان، به نظرم ذکر شده اما اختلاف هست. حالا به هر حال این احتمال دادیم این خبر مقبوله گفته به خاطر شهرت. مراد از مقبوله در مقابل شذوذ است چون عرض کردیم شذوذ دارد، چنین مطلب

مهمی را فقط عمر ابن حنظله نقل کرده، چنین مطلب مهمی را از عمر ابن حنظله فقط داود ابن حسین نقل کرده. بعد از او هم دو تاست، یکی حکم ابن مسکین که خیلی جزء اجلا نیست، صفوان است که از عمده اجلاء است لکن طریق به صفوان مشکل دارد. یک چیزهایی دارد یعنی انصافا مشکلاتی دارد لکن با آمدن محمد ابن حسین مشکلات حل می شود لذا ما یک قاعده ای را بنده تاسیس کردم مرادم همین بود چون خیال کردم ما وقتی می گوئیم فهرست، عرض کردم ما یکی از ضوابط مهم فارق بین فهرست و رجال این است که در رجال روی مفردات حساب می کنند اما در فهرست می آید نه، اصلا روی مفردات، گاهی ممکن است مفردات مشکل دارد اما بعد یک دفعه به یکی از اجلاء و یکی از مشایخ بزرگ می خورد، از او زیاد نقل می کنند مثلا مثال دیگر هم زدم، این قیاس ابن کلوب را شیخ گفته، البته نسبت به شیخ دادند که شیخ گفته ثقہ، شیخ ثقہ نگفته، گفته به روایت قیاس ابن کلوب اصحاب عمل کردند. تصور شیخ این که می گوید به روایت این عمل کردند می شود رجالی، تصور رجالی هم قیاس ابن کلوب خوب است اما عرض کردیم آنچه که ما از قیاس ابن کلوب داریم توسط خشاب است، اصحاب روی خشاب عمل کردند نه روی قیاس ابن کلوب. اگر ما آمدیم این مبنا را گرفتیم که اصحاب روی خشاب حساب کردند این می شود فهرستی، اگر مبنای شیخ را گرفتیم که اصحاب به خود قیاس ابن کلوب عمل کردند می شود رجالی، فرق فهرستی و رجالی این است.

بنده وقتی عرض می کنم که این فهرستی است و رجالی نیست چون این را درست شرح ندادیم، یکی از نکات فارق اساسی این است و لذا بنده همیشه عرض می کنم که می گویم منهج دیگری هست، روش دیگری هست به نام مشایخی، وقتی مشایخ نقل کردند خود این علامت قبول است ولو از ضعیف قبول بکنند، ولو از شخص مجهول نقل بکنند. خود مشایخ، نقل مشایخ خودش روی حساب باز می کنند و کرارا هم این را دیگه عرض کردیم که منهج مشایخی زیر مجموعه منهج فهرستی است، اشتباه نشود، پس این حدیث روی منهج فهرستی روشن شد و ما دست گذاشتیم یعنی به جای این که، چون آقایانی هم که منهج رجالی دارند غالبا حالت تعبد دارند، فلانی گفت ثقہ و فلانی گفت ضعیف، ما تعبد را هم کنار گذاشتیم، دست گذاشتیم. شذوذ تا کجا بود، از کجا تا کجا شذوذ بود، از این محمد ابن حسین که جزء مشایخ فوق العاده بزرگوار است و کثیر الحدیث است. من آن دفعه به شما هم عرض کردم یک چیزهایی نقل می شود

.....
که هیچ کس دیگر هم نقل نمی کند، این خیلی عجیب است. یعنی مرد واقعا واسع الحديث است انصافا. که من کرارا این جا در مباحث مختلف عرض کردم به نظر من شخصیت، با این که نجاشی خیلی از ایشان تعریف کرده، تجلیل کرده، اوصاف زیادی برای ایشان نسبتا آورده. به نظر من باز ایشان اجل شأنا از آن چیزی است که نجاشی نوشته.

یکی از حضار: جلیلٌ من اصحابنا، قویم القلب، کثیر الروایه، عینٌ، حسن التصانيف،
آیت الله مددی: نسبت به دیگران خیلی تعریف کرده. اصلا راجع به شیخ طوسی دارد ثقةٌ عینٌ، معتمدٌ علیه، دو سه تا کلمه راجع به شیخ طوسی با آن جلالتش، لکن راجع به این محمد ابن حسین غوغا کرده، اگر نسبت است.
یکی از حضار: جدش هم عبدالعزيز است.

آیت الله مددی: جدش نباید باشد.
یکی از حضار: محمد ابن حسین ابن ابی الخطاب را ایشان می گوید عبدالعزيز ابن مهتدی اشعری القمی ثقة، بعد ادامه اش می گوید جد محمد ابن الحسین

آیت الله مددی: نه این محمد ابن الحسین دیگه است، آن نیست، نه. اصلا آن اشعری نیست، ایشان قمی است، و کان خیر قمیین رایته. ایشان کوفی است ربطی به قم ندارد. یک محمد ابن حسین دیگری مرادش است.

علی ای حال ان شا الله روشن شد، پس حدیث مقبوله است یعنی آن شذوذ هایش با نقل محمد ابن حسین که مسکونٌ إلی روایت، این مسکون را عرض کردیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين